

پروپاگاندهای گوبلزی



علیه دگراندیشان در جمهوری اسلامی ایران

دکتر مهرداد درویش پور

چهارشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۹۰ - ۳۰ مارس ۲۰۱۱

دروغ پردازی در تبلیغات سیاسی در ایران تنها منحصر به قدرت سیاسی حاکم نیست، بلکه در برخی از گروه های از اپوزیسیون که با دمکراسی بیگانه اند نیز به چشم میخورد. نمونه ای از این گونه تبلیغات را پیش از این دولت از هاری در حکومت گذشته با نوار خواندن صدای اعتراضی میلیونی مردم ایران علیه حکومت شاه به نمایش گذاشته بود.....

تبلیغات سیاسی تمام خواه

در جامعه شناسی اندیشه ها، جنبش ها و نظام های تمام خواه (توتالیتاریستی)، بررسی جایگاه تبلیغات سیاسی (پروپاگاندا) در جهت مشروعیت بخشیدن به خود و تخریب مخالفان داخلی و خارجی از اهمیت خاصی برخوردار است. تبلیغ سیاسی نوعی از ارتباط با مخاطب است که در آن آمیخته ای از داده های گاه درست و گاه نادرست به گونه ای هماهنگ و جهت دار برای بسیج و یا هدایت افکار عمومی از طریق سرهم بندی و گزینش صورت میگیرد تا مخاطب را به واکنش و رفتاری احساسی و نه آگاهانه و خردمندانه وادارد. به طور کلی سه نوع از تبلیغات سیاسی را از هم جدا ساخته اند:

۱. پروپاگاندا سفید که در آن خبر دقیق و موثق است و هدف آن گسترش پیوند عاطفی، دوستی و تحکیم همبستگی است.

۲. پروپاگاندا خاکستری که در آن منبع خبری همواره واضح و دقیق نیست و اطلاعات سر و دم بریده و "به نقل از دیگری" تهیه میگردد که غالباً در "جنگ سرد" و یا حالت نه جنگ و نه صلح به کار میرود. 3. پروپاگاندا سیاه که در آن تمام روش ها برای متقاعد کردن مخاطب استفاده می شود، بی آنکه منبع و میزان دقت اطلاعات اهمیتی داشته باشد و در آن هر گونه جعل، تحریف و تخریب مجاز است. این گونه تبلیغات معمولاً در هنگام جنگ به کار گرفته میشود، اما در اندیشه تمام خواه روش اصلی تبلیغات سیاسی به شمار میرود.

شالوده نظام و یا جنبش و یا اندیشه تمام خواه بر باورمند ساختن توده به درستی ایده نخستین و بنیانی نظیر امت، طبقه، نژاد، دین، حزب و راهبران آن همچون پیشوا، پیامبر، لیدر و تاکید بر رسالت رهایی بخش آن در چیرگی بر پلیدی ها استوار است. ایده نخستین هرچه ساده تر، بی چون و چرا تر و برانگیزاننده تر باشد قدرت آن در بسیج و تهیج افکار عمومی برای خودسپاری و باورمندی توده ها موثرتر خواهد بود. ارائه تصویر سیاه از دشمن نیز هر چه پررنگ تر

باشد، برانگیختن حس نفرت و کینه ورزی و ایجاد شور ویرانگری برای نابودی آن آسان تر خواهد بود. از اینرو در جنبش‌ها و نظام‌های توتالیتر، پروپاگاندا برای ایجاد حس شیدایی و شیفتگی به راهبران و پیامبران و ایده‌بنیادین و همزمان پروپاگاندا سیاه برای ایجاد حس نفرت به "دشمن" به یک اندازه مهم است. گرچه هدف اصلی پروپاگاندا نه واداشتن آدمی به درنگ و اندیشه ورزی بلکه اساساً شورآفرینی و برانگیختن احساسات است اما در پروپاگاندا توتالیتریستی غلو تا سرحد دروغ‌گویی آشکار و باورنکردنی پیش می‌رود. در این جا دروغ بزرگ به ساده‌ترین حقیقت زندگی بدل می‌گردد. هم از این رو گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی بر این باور بود که در تبلیغات سیاسی و خبررسانی دروغ باید آنقدر بزرگ باشد تا کسی در صحت آن نتواند شک کند. در این مدل از تبلیغات بجای استدلال از روش برجسب زدن به "دشمن"، لجن‌پراکنی، استهزا و شعارهای فریبنده برای تولید وحشت، نفرت و برانگیختن افراد جامعه بر علیه مخالفین استفاده می‌شود.

بررسی تبلیغات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران و پروپاگاندا آن علیه دگرانديشان بخشی از جامعه شناسی توتالیتریسم اسلامی است که جا دارد پژوهشگران بیش از هر زمان دیگری بر آن خم شده و به بررسی جامع و همه‌جانبه آن پردازند. هدف این بررسی نیز نباید به افشای روش‌های مشمئزکننده این حکومت در برخورد به مخالفان خلاصه شود، بلکه به ویژه باید پالوده ساختن خود از روش‌ها و منش‌هایی را هدف قرار دهد که با هر آن چه ارزش‌های دمکراتیک در برخورد به مخالفان فکری است در تضاد است. در این نوشته کوتاه تنها به دو نمونه جدید از پروپاگاندا سیاه جمهوری اسلامی ایران که در آن بار دیگر نگارنده آماج حملات این گونه تبلیغات قرار گرفته اشاره شده است تا نشان داده شود چگونه آموزه‌های گوبلز راهنمای تبلیغات سیاسی رهبران جمهوری اسلامی علیه دگرانديشان و مخالفان آن است.

دروغ بزرگ راهنمای پروپاگاندا در جمهوری اسلامی ایران

دروغ‌پردازی در تبلیغات سیاسی در ایران تنها منحصر به قدرت سیاسی حاکم نیست، بلکه در برخی از گروه‌های اپوزیسیون که با دمکراسی بیگانه‌اند نیز به چشم می‌خورد. نمونه‌ای از این گونه تبلیغات را پیش از این دولت ازهاری در حکومت گذشته با نوار خواندن صدای اعتراضی میلیونی مردم ایران علیه حکومت شاه به نمایش گذاشته بود. با این همه جمهوری اسلامی ایران در پایه قرار دادن دروغ برای پروپاگاندا نه تنها حکومت پیشین بلکه بسیاری از نظام‌های دیکتاتور در جهان را پشت سر خود قرار داده است. در این میان شاید معمر قذافی تنها رقیب زنده اما سرسخت جمهوری اسلامی ایران است که هیچ ابایی از دروغ‌گویی ندارد. قذافی در حالیکه نیروهای سرکوبگر آن آماده بمباران مردم تظاهرکننده در لیبی بودند، از عشق مردم به خود سخن میگفت. البته این واقعیتی است که در شرایط جنگی تبلیغات سیاسی دروغین اوج می‌گیرد و هر چه نیروهای خودی در موقعیت ضعیف

تری بسر برند، پروپاگاندا برای پنهان و خنثی سازی شکست شدت میگیرد. علاوه بر آن متهم کردن و افترا زدن به دشمن در مواردی که حمله و سرکوب آن را توجیه کند، خود یکی دیگر از کارزارهای تبلیغات سیاسی در دوران جنگ به شمار میآید. برای نمونه میتوان به ادعای آمریکا در باره وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق و حتی تلاش برای دست یابی به بمب اتمی و استفاده از آن برای مشروعیت بخشیدن به حمله نظامی به عراق اشاره کرد که سپس روشن شد با جعل اسناد همراه بوده است.

نمونه دیگری از تبلیغات مبتنی بر دروغ بزرگ اظهار نظر شگفت انگیز یکی از مسئولان حکومت صدام بود که در گفتگویی تلویزیونی ساعاتی پیش از سقوط دولت از کنترل کامل بر اوضاع سخن گفت. این در حالی بود که مردم جهان از طریق ماهواره ها به چشم خود میدیدند نیروهای آمریکایی در چند صد متری کاخ صدام بسر میبرند و به فاصله کوتاهی پس از این مصاحبه حکومت صدام سقوط کرد!

جمهوری اسلامی ایران نیز با گسترش اعتراضات و وحشت از فرجام آن، بر شدت دروغ پردازی تبلیغاتی در دوران اخیر افزوده است. یک نمونه بزرگ آن در دو ساله اخیر وارونه نشان دادن نتایج انتخابات ریاست جمهوری پیشین بود که با تظاهرات چند میلیونی مردم ایران پاسخ گرفت. نمونه دیگر آن چند صد نفره خواندن تظاهرات 25 بهمن امسال بود که دستگاه های امنیتی رژیم در گزارش محرمانه خود که به بیرون درز کرد، آنرا چند صد هزار نفری ارزیابی کردند. عامل نفوذی خواندن صانع ژاله یکی از جان باختگان تظاهرات اخیر توسط آقای حسین شریعتمداری و نسبت دادن قتل او به مخالفان و برگزاری مراسم تشیع جنازه اش نمونه دیگری است که نشان میدهد دست اندرکاران جمهوری اسلامی ایران نه تنها آموزه های گوبلز را به خوبی فرا گرفته اند، بلکه در وقاحت برآستی او را پشت سر گذاشته اند. چنین دروغ پردازی بهت انگیزی در حالی صورت میگیرد که نه تنها عکس ها و ارتباط این جان باخته با آیت الله منتظری و فعالیت های او در دانشگاه برملا شده است، بلکه خانواده وی نیز از عقاید سیاسی او پرده برداشته و فیس بوک او نیز نشانگر فعالیت های مستمر وی علیه دولت کودتا بوده است. پرسش این جا است که چنین درجه ای از دروغ پردازی نشانگر موضع تعرضی جمهوری اسلامی در رویارویی با مخالفان است یا آن که نشانگر استیصال و وحشت آن؟ نگاهی به دو نمونه جدید از پروپاگاندا سیاه رژیم علیه مخالفان به اندازه کافی پاسخ گوی این حقیقت است.

وابستگی همزمان به شورای ملی مقاومت و اداره کننده جلسه امیر ارجمند در سوئد؟!

در تاریخ ۱۶ فوریه در سایت های گوناگون وابسته به رژیم و از جمله سایت آریا ایران مطلبی تحت عنوان «میهمان ارجمند مجاهدین» بنام موسوی، بکام رجوی! گزارشی خبری از سخنرانی آقای امیر ارجمند مشاور ارشد موسوی در سوئد با امضای نا آشنایی به نام امیر

حسین پناهی منتشر شده است. نویسنده قلبی ویا واقعی مقاله مینویسد:

“آقای اردشیر امیر ارجمند که با عنوان “مشاور ارشد” جناب آقای میر حسین موسوی معرفی شده اند، ظاهرا در تعامل با “دشمنان دیروز” پرده ها را کنار کشیده اند. فعالیت های سیاسی ایشان در اروپا که از یک ماه پیش شروع شده، چهره پرنس سپید پوشی را تداعی میکند که سوار بر اسب سبز، پرچم سرخ مجاهدین را به اهتزاز در آورده است. ظاهرا مجاهدین نیز با یکه تازی ایشان مخالفتی نداشته و میدان های وسیعی را برای او گشوده اند. ... یکی از دلایل اثبات این ادعا سخنرانی و شرکت آقای امیر ارجمند در جلسه “ کمیته پشتیبانی از جنبش مردم ایران” - سوئد در روزهای ۱۱ و ۱۳ فوریه ۲۰۱۱ است. یعنی روز ۲۲ بهمن و یک روز قبل از ۲۵ بهمن. این کمیته طی یک سال گذشته توسط عناصر وابسته به مجاهدین و شورای ملی مقاومت در اکثر کشورهای اروپایی تشکیل شده است که اعضای آن را همان اعضای مجاهدین تشکیل می دهند. مسئولین این کمیته ها از عناصر وابسته به مجاهدین بوده و جلسات آقای امیر ارجمند در سوئد را “مهرداد درویش پور” عنصر وابسته به شورای ملی مقاومت اداره می کرد. جلسه پرسش و پاسخی که مجاهدین برای آقای امیر ارجمند تدارک دیده بودند نیز جلسه تخلیه عقده های قدیمی و بهانه هایی ذکر شد که ظاهرا سد راه همبستگی ایشان با مجاهدین بوده و همانجا مرتفع شد. قول همدلی فعلی و پاسخگویی در آینده با سرافکنندگی در برابر مجاهدین حلال مشکلات قبل از ۲۵ بهمن بود.”

در در پایان مقاله لینک زیر نیز “برای فهم بیشتر جزئی از این ارتباط و نگاهی عمیق تر به مسائل مطرح شده توسط نگارنده” معرفی می شود.

<http://sverigesradio.se/sida/artikel.aspx?programid=2493&artikel=4349227>

باور نکردنی است که رژیم آنقدر دروغ پرداز باشد که وابستگان آن در روزنامه و یا سایتی در چند خط این همه دروغ به خورد خوانندگان خود دهند و نگران آن هم نباشند که این گونه تبلیغات تنها خود گویندگان آنرا بی اعتبارتر سازد. نامربوطی جنبش سبز و آقای امیر ارجمند به مجاهدین روشن تر از آن است که در جهان هیچ تنابنده ای هم آنرا به جد بگیرد. اما صرف نظر از این ادعا، نویسنده در گزارش خود از هیچ دروغ پردازی خودداری نکرده است. به چند مورد آن مرور کنیم:

۱. نام برگزارکننده جلسه آقای ارجمند در شهر استکهلم نه “کمیته پشتیبانی از مردم ایران” که “حامیان جنبش سبز در ایران” بوده است. این که نام “جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران” با دستکاری آن به نام “کمیته” برگزارکننده جلسه معرفی شده است به اندازه کافی نشانگر “دقت عمل” و قابل اعتماد بودن پروپاگاندهای جارچی های حکومت ایران است.

۲. نه تنها حامیان جنبش سبز بلکه "جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران" نیز هیچ ربطی به سازمان مجاهدین خلق ایران ندارد، بلکه مواضع و عملکردهای آنان با یکدیگر آنقدر متفاوت است که تاکنون کوچکترین همکاری بین این دو نیز صورت نگرفته است.

۳. پروپاگانداچی جمهوری اسلامی ایران مدعی شده است که گرداننده جلسه امیر ارجمند در سوئد در تاریخ ۱۱ تا ۱۳ فوریه مهرداد درویش پور بوده است که "یکی از عناصر وابسته به شورای ملی مقاومت" معرفی شده است. این گزاره که من به شورای ملی مقاومت وابسته ام برای کسانی که اندکی با سابقه و یا نظرات و فعالیت هایم آشنایی دارند به همان اندازه قابل جدی گرفتن است که کسی گاندی را مظهر خشونت در جهان بخواند و یا گفته شود نیویورک پایتخت شیراز است!

۴. از شانس بد گزارشگر دروغپرداز این خبر، در تاریخی گرداننده جلسه آقای امیر ارجمند در استکهلم معرفی شده ام که من در گردهمایی چهارم جمهوری خواهان دمکرات و لائیک در شهر پاریس از ۱۱ تا ۱۳ فوریه حضور داشتم که گزارش آن همراه با عکس من در گردهمایی در در سایت رادیو زمانه در مصاحبه با ایرج ادیب زاده در پاریس درج شده است!

۵. گزارشگر برای اثبات ادعایشان لینک گزارش رادیوی دولتی فارسی زبان سوئد پژواک از جلسه آقای امیر ارجمند در استکهلم را نیز ضمیمه کرده اند که به محض دیدن این لینک نام و چهره گرداننده میز گرد که یکی از نمایندگان "حامیان جنبش سبز" در استکهلم است دیده میشود. برآستی باورنکردنی است جماعتی آنقدر احمق باشند که مخاطبان خود را دیوانگانی بری از یک جو عقل سلیم فرض کنند وبرایشان مهم نباشد لینکی را به عنوان سند اعتبار گزارش خود درج کنند که یکسره دروغ بودن تمام ادعاهایشان را برملا میکند! پرسشی که میماند آن است که این همه دروغ پردازی از چه رو است؟ آیا جمهوری اسلامی ایران امروز به این نتیجه رسیده است که تنها میتواند احمقان را مخاطب خود قرار دهد و باید خوراک تبلیغاتی برای آنان فراهم سازد. برای مطالعه کامل متن این "گزارش" میتوانید به لینک زیر رجوع کنید.

<http://www.ariairan.com/fa/?mod=view&id=11236>

ضد ایرانی بودن اپوزیسیون یا وحشت از اعتراض جهانی علیه نقض حقوق بشر در ایران؟

در گزارش دیگری در کیهان شریعتمداری در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۸۹ با نام "حالا که از سبزه‌ها بخاری بلند نمی‌شود ملت را تحریم کنید!" آمده است:

"به موازات ناامید شدن اپوزیسیون فراری و ضد انقلاب از پروژه «احیای بدنه اجتماعی» جریان فتنه و خصوصاً پس از بی‌اعتنایی محض مردم به سرنوشت موسوی و کروبی با وجود دروغ‌سازی‌های بی‌امان «که یکی از سایت‌های جریان فتنه آن را پروژه هر یک دقیقه یک دروغ، خوانده است»، دور جدیدی از در یوزگی اپوزیسیون خارج نشین در آستان

آمریکا و اروپا آغاز شده است... رادیو فردا هم در گزارشی جداگانه بر این موضوع تاکید کرده است که اپوزیسیون خارج از کشور تلاش های خود را برای وارد آمدن فشار اقتصادی به ملت ایران از جانب اروپا تشدید کرده است. ارگان رادیویی بخش ایران سازمان سیا (منظور رادیو فردا است) از قول مهرداد درویش پور که یکی از مشاوران ضد ایرانی نزدیک به دولت و پارلمان فرانسه است، می نویسد: «ما بعد از دو تظاهرات نسبتاً بزرگی که در شهر استکهلم و در روزهای 25 بهمن ماه و یکم اسفندماه برگزار کردیم، هم در طی این تجمعات و هم در قطعنامه هایی که صادر کردیم، عنوان کردیم که به نظر ما دولت سوئد در این میان دو وظیفه بر عهده دارد؛ یکی این که باید مستقلاً عکس العمل نشان دهد، دوم این که از دولت این کشور خواستار آن شدیم که به اتحادیه اروپا فشار وارد کند تا این اتحادیه هم نسبت به عملکرد دولت ایران عکس العمل نشان دهد. «درویش پور که به وضوح از بی اعتنائی دولت سوئد به دست و پا زدن اپوزیسیون عصبانی به نظر می رسد، در جواب این سوال که آیا این کارها فایده ای هم خواهد داشت، گفت که باور دارد تحریم مردم ایران، سبزه را «امیدوارتر» و «بانگیزه تر» خواهد کرد. گفتنی است درویش پور در حالی از دو تظاهرات عظیم در استکهلم سخن می گوید که رادیو زمانه وابسته به سرویس اطلاعاتی هلند، از این که این تظاهرات با بی اعتنائی اپوزیسیون حاضر در سوئد روبرو شده بود، به شدت گله کرده و اپوزیسیون را فاقد درک شرایط!! نامیده بود.»

در همین چند سطر آنقدر مهمات نامربوط و دروغ به هم بافته شده است که آدمی نمیداند به حال و روز این حکومت باید خندید یا به حال مردمی که با چنین حکومتی سر و کار دارند باید گریست.

۱. نمیدانم بر پایه کدام مهمل بافی باید برگزاری تظاهرات و دیدار شهروندان ایرانی تبار سوئد با وزارت امور خارجه سوئد برای واکنش در برابر نقض حقوق بشر در ایران، ما را مشاور "ضد ایرانی" نزدیک به دولت و پارلمان فرانسه سازد؟ برای کیهان شریعتمداری گویا محال است که هر چیزی را به نام خود بنامد. از فعالان حقوق بشر باید به نام مشاور دولت های غربی نام برده شود. حکومت جمهوری اسلامی باید همپراز ملت خوانده شود و ضد رژیم بودن باید "ضد ایرانی" قلمداد شود. حتی از گفتگو با وزارت امور خارجه سوئد باید به عنوان مشاور نزدیک به دولت دست راستی فرانسه نام برده شود. و اصلاً معلوم نیست نام فرانسه در این وسط از کجا پیدا شده است؟ بامزه تر آن که این حکومت زمانی مخالفان خود را ضد ایرانی میخواند که بخشی از ایرانیان بدلیل ستیز این حکومت با فرهنگ و مردم ایران، نفس ایرانی بودن حکومت را نیز زیر سؤال برده اند. حکومتی که حتی سخن گفتن از "فرهنگ ایرانی" آنقدر آنرا دچار آلرژی و وحشت میکند که نه تنها با نوروز و چهارشنبه سوری و سرود ملی کشور سر جنگ دارد، بلکه به هر مقام حکومتی که به قصد عوام فریبی از ایرانیت سخن بگوید نیز میتازد. حکومتی که ثروت های ملی کشور را در معاهده با

همسایگان شمالی به حراج گذاشته است و کمک به تروریست های خارجی را واجب تر از نان شب مردم ایران میدانند؛ تنها آنجا که در میماند یاد ایران می افتد و بس. حکومتی که ملتش از آن به عنوان حکومت طالبانی نام میبرد؛ حکومتی که با ماجراجویی های اتمی اش بهانه تهدید به حمله نظامی به ایران را فراهم می سازد؛ حکومتی که و با سرکوب وحشیانه ملتش کار را به جایی رسانده است که گروهی از فرط استیصال در جستجوی "اسکندر" دیگری برآمده اند؛ گویا نمیفهمند بزرگترین دشمن ایران و ایرانی، سردمداران جمهوری اسلامی ایران هستند. عجز و دروغ پردازی تبلیغات چی های حکومتی تا آن پیش رفته است که از کسانی به عنوان ضد ایرانی نام میبرند که بارها در گفته ها و نوشته های خود با حمله نظامی به ایران، با تحریم اقتصادی گسترده و سرسپرده گی به قدرت های بیگانه و چلبی سازی برای اپوزیسیون ایرانی مخالفت کرده اند. حکومتی که حاضر است همچون قذافی مردم خود را برای باقی ماندن بر سر کار قربانی کند ضد ایرانی است یا مخالفانی که حتی برای تغییر این نظام نیز حاضر به استفاده از قهر و تکیه به قدرت نظامی بیگانگان نیستند؟

۲. روشن نیست چرا و چگونه ممکن است که من از بی اعتنایی دولت سوئد نسبت به خواست های مان عصبانی شده باشم؟ در حالیکه چند روز پس از دیدارمان با مسئولین وزارت امورخارجه سوئد و ارسال نامه جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و ۴ تشکل دیگر به وزیر امور خارجه سوئد، شاهد فراخواندن سفیر ایران در سوئد و اعتراض دولت سوئد به نقض حقوق بشر و دستگیری کربوبی و موسوی و همسرانشان بودیم! وانگهی تنها چند روز پس از ارسال نامه امان آقای کارل میکائل گرنس مشاور امور ایران وزارت امورخارجه سوئد در یادداشتی که برایم ارسال نمودند ضمن اشاره به فراخواندن سفیر ایران یادآور شدند که سوئد برای تشویق سازمان ملل برای تشکیل کمیسیون نظارت بر حقوق بشر در ایران و واکنش نیرومند تر در برابر نقض حقوق بشر اقدام خواهد کرد. امری که در نشست ژنو شاهد آن بودیم و منجر به صدور قطع نامه شورای حقوق بشر سازمان ملل برای انتصاب گزارشگر ویژه حقوق بشر برای ایران شد. نمی فهم چگونه ممکن است با این عکس العمل ها از بی اعتنایی دولت سوئد و عصبانیت من نسبت به آن سخن گفت؟ حال آنکه که به سهم خود در تمام مصاحبه هایم از بابت تلاش های دولت سوئد و اقدام به موقعشان قدردانی کردم. برآستی اگر درجه "بی اعتنایی" همه دولت های دنیا شبیه این اقدام دولت سوئد بود برآستی ما از شادی ار بابت این که هر گونه نقض حقوق بشر در ایران با واکنش روبرو می گردد در پوست خود نمیگنجیدیم!

۳. روشن نیست چگونه می توان از "بی اعتنایی اپوزیسیون حاضر در سوئد" در باره تظاهرات ۲۵ بهمن و اول اسفند در استکهلم که از بزرگترین تظاهرات ایرانیان در خارج از کشور در آن روزها بود سخن گفت؟ تظاهراتی که مونا سالین رهبر وقت سوسیال دمکراتها بزرگترین حزب کشور سوئد نیز از جمله سخنرانان آن بود و گروه های مختلف

ایرانی نیز از آن پشتیبانی کردند. تازه معلوم نیست به چه دلیلی و در کجا و کی رادیو زمانه باید از آن "بشدت" گله هم بکند؟ ما هر چه گشتیم رد پایی از این ادعا ندیدیم که سهل است، با عکس آن روبرو شدیم!

این همه مهمل بافی و دروغ پردازی تنها نشانگر دو واقعیت است. حکومتی که رئیس‌جمهور آن هولاکوست را هم انکار میکند تنها نیازمند دروغ پردازی نیست، بلکه جز آن راه دیگری برای مشروعیت بخشیدن به خود و تخریب اعتبار مخالفانش نمیشناسد. دیگر آن که افزایش حجم دروغ در تبلیغات حکومت نشانگر وحشت روزافزون آن از ملتی است که برای وداع با آن خیز دوباره برداشته اند. پروپاگاندای سیاه و لجن پراکنی‌های حکومت علیه مخالفان خود نه به این گونه نمونه‌ها محدود است و نه صرفاً در شکل رسمی و کتبی جریان دارد و نه حتی تنها به تهمت‌های سیاسی خلاصه میگردد. دشواری اندیشه‌های توتالیتار در آن جا است که می‌پندارند با ترور فیزیکی، سیاسی، روانی و یا شخصیتی دگر اندیشان به عمر محتضر خود طول و رونق می‌بخشند، بی آن که بدانند دروغ بزرگ همان انکار نامربوطی تاریخی‌اشان و احتضاری است که در آن دست و پا میزنند!

مداخله گری سیاسی و جمهوری خواهی دموکراتیک و لائیک

کامران صادقی

سه شنبه ۹ فروردین ۱۳۹۰ - 29 مارس ۲۰۱۱

همانطور که دوستان مطلع هستند، قبل از نشست چهارم نکاتی را پیرامون این پرسش که وظیفه مرکزی ما در شرایط کنونی چیست؟ با دوستان در میان گذاشتم ("جنبش اعتراضی و واکنش در خور"، "بحث بر سر چیست؟" و...) و نوشتم که "پس از نشست این بحث را در سطح همراهان و علاقمندان به پیشبرد ایده جمهوری خواهی دموکراتیک و لائیک دنبال خواهیم کرد."

خوشحالم که دوست گرامی کیومرث صابغی با دو نوشته اخیر خود و با طرح نکاتی مانند:

"به اعتقاد من ما جمهوری خواهان دموکرات و لائیک به عوض به دنبال گشتن دلایل چرا نتوان ها باید به چه گونه میتوان ها پردازیمو خود را از بار خارج کشوری بودن بیرون کشیده و به همت ابزار و امکان تماس های که به آسانی در اختیار همگان هست در اداره و پیش برد

نظراتمانمیر بدانیم"

و
"اگر ما نتوانیم این مهم را (یعنی ایجاد پل ارتباطی با هم
نظرانمان در ایران) آغاز کنیم، بی شک محفلی کوچکتر، نخبه گرایانه
تر، و خارج کشوری تر خواهیم شد."
به گسترش ابعاد این بحث کمک کرده و آنرا دوباره مد نظر همه ما
قرار داده است.

در ادامه بحث مایلم یکبار دیگر نظر خود را در خصوص اینکه من از
مداخله گری سیاسی از زاویه جمهوری خواهی دموکراتیک و لائیک چه می
فهمم، توضیح دهم و در ضمن به نگرانیهایی که دوستان در گذشته
ابراز کردند، بپردازم.

در یکی از جلسات پالتاکی اخیر، هموطن خوش ذوقی که به عنوان مهمان
حضور داشت، در باره ج د ل مثال جالبی مطرح کرد. او ج د ل را به
کسانی تشبیه کرد که معدنی کشف کرده اند، ولی نه نیروی انسانی
کافی برای این کار را دارند. نه ابزار و وسائل ضروری را و نه می
دانند که چگونه باید این معدن را استخراج کرده و از آن استفاده
نمود. منظور او از این معدن یا گنج همان ایده جمهوری خواهی
دموکراتیک و لائیک بود.

ممکن است دوستان حاضر نباشند این حکم را در همه ابعادش بپذیرند،
اما باید اذعان کرد که حقیقتی در این حرف وجود دارد که توجه به
آن شاید بتواند راه گشای مشکلات ما باشد.

اگر بخواهم آنچه را که مد نظر من است و حتی آنچه را که از نوشته
های کیومرث فهمیدم در یک جمله خلاصه کنم، چیز دیگری نخواهد بود
جزدستیابی به ابزار و وسائل ضروری و پیدا کردن نقشه راه جهت
استخراج این معدن و کار برد آن برای پیشبرد مبارزات اجتماعی در
شرایط کنونی ایران.

با وجود عاجل بودن این بحث، متأسفانه هنوز در بین ما یک دیالوگ
جدی و سازنده در این باره انجام نگرفته است. هنوز هم تعبیر برخی
از دوستان این است که تمرکز فعالیت ها در جهت پیشبرد ایده جمهوری
خواهی دموکراتیک و لائیک یعنی "در گیر شدن در کار تئوریک"، "شرکت
نکردن در مبارزات اجتماعی" و "نداشتن فعالیت مبارزاتی". ولی آیا
واقعا چنین است؟ در زیر سعی می کنم بی اساس بودن این نگرانی را
نشان بدهم:

1- دفاع از حقوق بشر و مبارزه علیه نقض حقوق بشر

یکی از مطالبات محوری ج د ل جمهوری مبتنی بر حقوق بشر است. این
خواست ما را موظف می کند از سه جنبه در رابطه با حقوق بشر "
فعالیت مبارزاتی" داشته باشیم. اول اینکه ما موظفیم علیه هر گونه
نقض حقوق بشر، چه در ایران و چه در جای دیگری از جهان مبارزه
کنیم. دوم اینکه طرح این خواست ما را موظف می کند که در دفاع از
حقوق بشر فعالیت مستمر داشته باشیم. به عبارت دیگر ما نباید
منتظر بمانیم که بطور نمونه کسی را بخاطر عقایدش به زندان

بیان‌دازند تا ما از آزادی عقیده دفاع کنیم، بلکه دفاع از اصل آزادی عقیده به عنوان یک حق دموکراتیک بطور دائم در دستور کار ماست. و سوم اینکه ما حقوق بشر و حقوق شهروندی را همزمان با خواست جمهوری مطرح می‌کنیم. این جنبه، ابعاد فعالیت‌های ما را از کار یک کمیته دفاع از حقوق بشر متفاوت می‌کند، چرا که به نفعی حاکمیت دینی پرداخته و آلترناتیو نظام جمهوری مبتنی بر حقوق بشر را در مقابل نظام دیکتاتوری اسلامی مطرح می‌کنیم.

(اگر من در همین جا این نوشته را تمام کنم، باید نگرانی دوستان بر طرف شده باشد که گویا تاکید بر جمهوری خواهی دموکراتیک و لائیک مترادف خواهد بود با درگیر شدن در کار تئوریک و باز ماندن از مبارزات اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی.)

2- برای دموکراسی، علیه تبعیض

دامن زدن به تبعیض در همه ابعاد آن، وجه مشخصه رژیم حاکم بر ایران است. ج د ل در مقابل این واقعیت که خطری جدی علیه همبستگی اجتماعی و ملی در کشور ماست، خواست برابری، خواست برابری حقوقی، خواست امکان استفاده برابر از امکانات جامعه و خواست عدالت اجتماعی را مطرح می‌کنند. آیا در این خواست‌ها ظرفیتی عظیم برای فعالیت اجتماعی و پیوند با جنبشهای اجتماعی و مبارزات هموطنان مناطق عقب‌نگه داشته شده کشورمان وجود ندارد؟ آیا ما در این چند سال به خود زحمت داده ایم که امکانات فعالیت‌های سیاسی در این رابطه را بررسی کنیم و برنامه‌ای برای پیشبرد مستمر آن ارائه بدهیم؟

پیشنهاد تدوین منشور جدائی دین و دولت در ایران که می‌بایستی با همیاری " همه نیروهای جمهوریخواه، که جدائی دین و دولت را شرط بر قراری و پایداری دموکراسی و کثرت‌گرایی در ایران آینده میدانند." تنظیم شود، نمونه مشخص از نوع فعالیت‌هایی در این راستا است که می‌تواند در زمینه‌های دیگر نیز راه‌نما باشد.

3- مداخله گری سیاسی در راستای برآمد بدیل دموکراتیک

بحثی که در گذشته در باره بوجود آمدن بدیل سیاسی رژیم اسلامی در میان ما انجام گرفت، نتوانست بعزت نا روشن ماندن ابعاد آن، بطور سازنده دنبال شود. پس از خیزش مردمی سال 88 و صف‌بندی‌های سیاسی بعد از آن، ادامه این بحث و نقش ما در پیشبرد آن، مجدداً خود را در دستور کار ما قرار داده است.

به نظر من ما موظفیم در راستای برآمد یک بدیل دموکراتیک در افق مبارزاتی جامعه قدم برداریم. همانطور که در بحث‌های قبلی هم تاکید کردم، در شرایط فعلی حتی عمده‌ترین فعالیت ما می‌بایستی حول کمک به شکل‌گیری چنین آلترناتیوی متمرکز گردد. اگر در گذشته این سوال در قالب آلترناتیو بودن یا نبودن این گروه و یا آن گروه مطرح شد و ربط آن در بعد اجتماعی به مبارزات مردم روشن نگردید، امروز با در نظر داشتن تجربه خیزش مردم در خرداد 88 می‌توانیم این سوال را روشن‌تر مطرح کرده و وظایف خود در قبال آنرا مشخص‌تر

کنیم. من نظرم را در جواب به این سوال در نوشته "جنبش اعتراضی و واکنش در خور" در اکتبر سال گذشته به صورت زیر بیان کردم:

می دانیم که شعله مبارزات مردم زیر خاکستر نخواهد ماند. خواست آزادی، خواست دموکراسی، خواست جمهوری مبتنی بر حقوق بشر، خواست حاکمیتی غیر مذهبی در بخش های بزرگی از مردم ریشه دوانده است. باید کوشش کرد که این واقعیت به شکل سازمان یافته در صحنه مبارزات مردم ابراز وجود کند. وظیفه مرکزی ما باید کمک به متحقق کردن این پروژه باشد. گام نهادن در چنین مسیری، آن "واکنش در خور"ی است که در مقابل جنبش اعتراضی 88 باید از خود نشان داد.

با توجه به نکات فوق باید روشن شده باشد که مداخله گری سیاسی از زاویه دفاع از ایده جمهوری خواهی دموکراتیک و لائیک، نه تنها ما را به یک گروه مطالعه تبدیل نخواهد کرد، بلکه فعالیت های مبارزاتی ما را گسترش داده و آنها را هدفمند خواهد کرد. بعلاوه از آنجا که این فعالیت ها بر زمینه اصلی اشتراکات ما استوار خواهند بود، معضل تفاوت در ارزیابی ها و نقش باز دارنده آنها در حرکت مشترک را به معضلی جانبی تبدیل خواهد کرد که با کمی سعه صدر نحوه پرداختن به آنها قابل دستیابی خواهند بود.

اکنون سوال اینجاست که آیا ما خواهیم توانست با درک الزامات این مداخله گری سیاسی، خود را از گیر و بند های "پشت جبهه" بودن رها کنیم و بعنوان بخشی از مبارزات مردم در روند برچیدن بساط حاکمیت دینی، در همه جلوه های آن، بسهم خود موثر باشیم؟

28 فوریه 2011

پاسخ به پیام نروزی رئیس جمهور آمریکا

نوروز پیام آور صلح و مسالمت است!
جمعه ۵ فروردین ۱۳۹۰ - ۲۵ مارس ۲۰۱۱
باران صبوری، امین بیات، محسن مقصودی
رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا
آقای باراک اوباما،

پیام نروزی محبت آمیز شما را خطاب به ایرانیان شنیدیم. بعنوان چند تن از ایرانیان که مورد خطاب شما قرار گرفتیم، تشکر می کنیم و متقابلاً فرا رسیدن نوروز و آغاز بهار را در نیمکره شمالی به شما و از طریق شما به ملت ایالات متحده آمریکا شادباش می گوئیم.

نوروز در فرهنگ ما علاوه بر آنچه شما بر شمردید و مهمتر از آنها،

پیام آور صلح، مدارا و مسالمت است. چرا که صلح بهترین موهبت برای جامعه بشری در هر کشوری است .

شاید برای اکثریت ملت آمریکا که ده ها سال است در جنگ در سراسر جهان شرکت دارد و بودجه نظامی دولت فدرال آن بیش از مجموع بودجه نظامی تمام دیگر کشورهای جهان است و داشتن سلاح را در خانه و حتی محیط آموزشی، بخشی از فرهنگ خود به حساب می آورد، عجیب باشد ولی ایرانیان مردمی صلح دوست و صلح طلب هستند و صلح خواهی را یکی از ارزش های سیاسی و اخلاقی جهانی بحساب می آورند. از این رو، وقتی در نوروز سال 1363، پرزیدنت جرج دبلیو بوش، فرمان حمله نظامی به عراق را صادر کرد و وقتی نوروز امسال شما فرمان حمله نظامی به لیبی می دهید، و با توافق شما ارتش دولت سعودی برای سرکوب مردم، وارد بحرین می شود، بسیار متأسف می شوند. روشنفکران و متفکران ایرانی عمیقاً بر این باورند که دمکراسی و آزادی را با بمب و موشک و حمله نظامی نمی توان به کشوری صادر نمود.

آقای رئیس جمهور،

مردم ایران چه در دوران وزارت دکتر محمد مصدق که با کودتای خشونت آمیز سال 1332 سرکوب شد، چه در دوران انقلاب بهمن 1357 که آنرا پیروزی گل بر گلوله نام نهاد و چه در خیزش آزادی خواهانه دو سال اخیر در خیابان های کشور، بر مبارزه مسالمت آمیز و بدون خشونت پای فشرده اند و نشان داده اند، برای کسب کامل حقوق قانونی، مدنی و سیاسی، راهی را برگزیده اند که بدور از خون ریزی، جنگ و جنایت است. هنرمندان با هنر خود، شاعران و ادیبان با واژه و کلام، و کلا با منطق قانونی، روزنامه نگاران با قلم حقیقت نویس، جوانان با رشادت و ایستادگی در مقابل زور و سرکوب، زنان با حضور مستمر و پیگیر در عرصه های فرهنگی و اجتماعی، زحمتکشان با اعتراض و اعتصابات و هر کدام از آحاد جامعه به شکلی برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی با وجود سلطه دیکتاتوری مذهبی در تلاش و مبارزه هستند و باور دارند که خود قادر به برچیدن نظام جمهوری اسلامی می باشند. در تصویر سیاهی که شما در پیام نوروزی خود از جامعه ایران، ترسیم می کنید، پویائی و تحرک پرشتاب آن را نادیده می گیرید و حکومت مستبد جمهوری اسلامی را چنان مسلط و مقتدر معرفی می کنید که گویا مردم ایران برای خلاصی از آن چاره ای جز دراز کردن دست بسوی نیروهای نظامی و امنیتی بیگانه، و پذیرش "راه حل" عراق یا افغانستان ندارند.

آقای رئیس جمهور،

شاید گروهی از مزد بگیران و قلم بمزدان ایرانی تبار و مستخدم بیگانه نپذیرند، ولی ما به شما اطمینان می دهیم که مردم کشورمان با جنگ و برخورد نظامی و هرگونه ضربه و حمله با موشک و بمب به هر نقطه از خاک ایران، بهر بهانه و با هر انگیزه، قویا مخالف هستند و آن را محکوم می کنند و در مقابلش می ایستند، به ویژه که اولین قربانیان هر جنگ و کشتار نظامی، جوانان و آینده سازان این کشور

هستند. جوانان برای رشد و شکوفائی و ساختن زندگی نوین ، به صلح
نیازمندند!
آقای رئیس جمهور، نوروزتان پر از گل های سپید باد!
با احترام ، دوم فروردین ماه 1390 / آلمان
باران صبوری
امین بیات
محسن مقصودی
bayat.a@freenet.de

ایرج افشار

۱۳۸۹-۱۳۰۴

ایرج افشار دیگر نیست. خواندن، دیدن، جستن، نوشتن و باز هم و همواره جستن و نوشتن، زیستن او بود.

افشار بیش از نیم قرن تلاش و کوشش و حضور فعال در ادب و فرهنگ ایران بود. به یمن کوشش و پشتکار او "تحقیقات و مطالعات ایرانی" رونقی تازه یافت. هر جا که بود، در هر زمان به گردآوری اسناد و متون و نوشته ها و مانده های ایام دیرینه همت گماشت.

این چنین بود که درین و آن کتابخانه و مرکز اسناد به همت او، انبوه بیشماری از دستنوشته ها، فرمانها، نامه ها، متنها، عکسها، نقشه ها و نشریه ها و کتابها و روزنامه ها گردآوری شد. چند صد کتاب و مقاله و رساله و دستنوشته و مجموعه و بررسی و پژوهش که از او، به قلم و پژوهش او، و یا به همت و نظر او طبع و نشر یافت، این و آن زمان و دوران فرهنگ و تاریخ ایران را از تاریکی، فراموشی و جهل و ابهام به دور کرد و گستره دانش به گذشته ها و گذشتگان را وسعت بخشید. نسلهایی از پژوهندگان در جست و جوی پاسخی به پرسشهای خود، همچنان و همچنان، و تا زمانهای بسیار، ناگزیر به مراجعه، مطالعه و بهره گیری از آثار او خواهند ماند.

تفحص و تحقیق در پست و بلند روند تجدد و تجددخواهی در ایران و در تغییراتی که به انقلاب مشروطه انجامید یکی از زمینه

های اصلی و مهم پژوهشها و بررسیهای ایرج افشار بود که با نوشته های خود جلوه ها و برهه های کم شناخته و یا ناشناخته ای از عصر مشروطیت را به روشنائی آورد و باز شناساند. این چنین بود که هم از عکس و عکاسی، طبع و چاپ و روزنامه تا دگرگونی در پوشاک و نوآوری درخوراک و آشپزی سخن نوشت و هم چهره و کار و کارنامه مردمان و بزرگانی از آن عصر، از اعتمادالسلطنه تا عین السلطنه، از سید جمال الدین اسدآبادی تا محمد قزوینی، از سید حسن تقی زاده تا محمدعلی فروغی و از علی اکبر دهخدا تا محمد مصدق، را بهتر و بیشتر شناساند.

افشار از نخستینها بود. از نخستینهای کتابداری. از نخستینهای کتابشناسی. از نخستینهای کتابنامهنویسی. از نخستینهای چاپ و بازچاپ متون کهن و اسناد نایاب و کمیاب. افشار در جدال گنگ "غرب" و "شرق"، "تقلید امروز" و "اصالت دیروز"، "معنویت این" و "مادیت" آن دیگر، گرفتار نیامد. ایران بود و جهانی. جهان بود و ایرانی. ذره ذره جهان را در جست و جوی ایران می پیمود و در ذره ذره ایران خبر از جهان می جست. و می جست و می یافت و می نوشت. و همواره با آزادگی و شکیبائی و گشادهروئی. و بر کنار از هر آنچه رنگ تعلق پذیرد.

افشار حرمت گذشته و گذشته ها بود و در گردبادهای حوادث و رویدادهای زمانه، و در پی مصلحت روز، قلم به پلیدی ها نیالود. پاس اندیشه و علم، کلام و کلمه را رها نکرد. در قلم او، زبان فارسی روانی، روشنی، صحت و دقت دیگری یافت. افشار حرمت دانش و فرهنگ بود.

افشار "راهنمای کتاب" بود، "فرهنگ ایران زمین" بود. افشار، "جهان نو" بود، "آینده" بود. گریزان از تاریکیها و دل نگران روشنائیها. افشار، از روشندان بود. افشار، از بیداریادان است.

۲۴ اسفند ۱۳۸۹ - ۱۵ مارس ۲۰۱۱

سیروس آریانپور - نعمت آزر - تورج اتابکی - کامبیز اسلامی - آذر اشرف - احمد اشرف - رضا براهنی - علی بنوعزیزی - سهراب بهداد - شهرنوش پارسپور - ناصر پاکدامن - ایرج پزشکزاد - محمد جلالی (م. سحر) - علی اصغر حاج سیدجوادی - سروش حبیبی - نسیم خاکسار - هادی خرسندی - اسماعیل خویی - مهدی دانشپژوه - جلیل دوستخواه - مجید

روشنگر - علی رهنما - بتول عزیزپور - آنا عنایت - محمود عنایت -
فرهنگ قاسمی - شهرام قنبری - کیان کاتوزیان (حاج سیدجوادی) -
داریوش کارگر - احمد کریمی حکاک - هوشنگ کشاورز صدر - جان گرنی -
مریم متین دفتری - هدایت متین دفتری - رضا مرزبان - باقر مؤمنی -
فرهاد نعمانی - مجید نفیسی - وحید نوشیروانی - محسن یلفانی.

تشعشات اتمی، زندگی مردم و نسلهای آینده

کامران صادقی

دوشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۸۹ - ۱۴ مارس ۲۰۱۱
اشاره جناب آقای نیکفر به فقدان حساسیت اپوزیسیون نسبت به مسئله،
در مجموع اشاره درستی است که می بایستی مورد توجه قرار گیرد. ولی
برای اینکه جانب حق را رها نکرده باشیم، باید یادآوری کنیم که در
همین اپوزیسیون هستند نیروهایی که از سالها پیش در این زمینه
حساسیت نشان داده و نسبت به خطرات استفاده از انرژی اتمی هشدار
داده اند. یک نمونه آنرا می توان در سند زیر که چهار سال پیش
نوشته شده ملاحظه کرد.

**قطعنامه دومین گردهمایی سراسری جمهوریخواهان دمکرات ولایت ایران
درباره بحران هسته ای**

پس از تشکیل کابینه نظامی امنیتی احمدی نژاد، سیاستهای
ماجراجویانه و بحرانزای رژیم جمهوری اسلامی در عرصه بین المللی و
تشدید فشار و اختناق سیاسی و فرهنگی در زمینه داخلی، وضعیت بس
خطیر و نگران کننده ای را برای آینده ایران پدید آورده است.
مساله انرژی هسته ای و غنی سازی اورانیوم، که در دوره خاتمی نیز
در کانون بحران در روابط بین المللی رژیم جمهوری اسلامی قرار
داشت، در نتیجه سیاست های دولت جدید ابعاد تازه ای پیدا کرد.
از سرگیری غنی سازی اورانیوم، تلاش پنهانی برای دستیابی به سلاح
اتمی، توأم با سیاست تنش زای جمهوری اسلامی، ایران را به تقابل
خطرناکی با جامعه بین المللی کشانده است که پیامدهای آن میتواند
برای مردم ایران فاجعه بار باشد.

ما جمهوریخواهان دمکرات و لاییک، سیاست هسته ای بحرانزای رژیم
جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم و اعلام میداریم:

۱- گسترش سلاحهای هسته ای صلح جهان را به مخاطره می افکند. ما

برای تحکیم صلح و جهانی عاری از نظامی گری و بویژه عاری از سلاحهای هسته ای مبارزه می کنیم. در این راستا ما از پیوستن به پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای و همکاری کامل با آژانس بین المللی انرژی اتمی وابسته به سازمان ملل حمایت می کنیم. و افزون بر آن خواهان خلع سلاح هسته ای کشورهای خاورمیانه میباشیم.

۲- تولید انرژی هسته ای برای ایران که به لحاظ انرژی فسیلی و انرژی باز تولید شونده در طبیعت غنی میباشد، به هیچ وجه ضروری نیست.

سیاست های غیرشفاف و تلاش پنهانی رژیم جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاح اتمی ایران را به تقابل با جامعه جهانی کشانده و بحران خطرناکی را بوجود آورده است. غنی سازی اورانیوم که از علل اصلی این بحران میباشد، باید متوقف شود.

۳- تولید و استفاده از انرژی هسته ای صرف نظر از هزینه های عظیم و به صرفه نبودن آن از نظر اقتصادی برای مردم ایران، لطمات جبران ناپذیری برای محیط زیست بدنبال دارد. از آنجائیکه رژیم جمهوری اسلامی ایران در چرخه غنی سازی اورانیوم قادر به حفظ سلامت محیط زیست و جان مردم در برابر خطرات ناشی و از آن جمله تشعشعات رادیواکتیو، نمیباشد. ورود به این چرخه، زندگی مردم و نسلهای آینده را به خطر می اندازد.

۴- ما مخالف دخالت و حمله نظامی احتمالی به ایران حتی در صورت تایید سازمان ملل و سیاست بدیل سازی قدرت های بزرگ میباشیم و حق مردم ایران میدانیم که سرنوشت خود را خود تعیین نماید.

تاریخ انتشار: ۲۳ اسفند ۱۳۸۹

حق مسلم ما آزادی است، نه اتم!

محمد رضا نیکفر

دوشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۸۹ - ۱۴ مارس ۲۰۱۱

اگر در ایران زمین لرزه ای رخ دهد که به یکی از مرکزهای اتمی پیدا یا پنهان در کشور آسیبی برساند همتراز با آنچه در فوکوشیما (ژاپن) می بینیم، آیا شانسی برای مهار کردن خطر وجود دارد؟ کدام تکنولوژی و کدام توانایی مدیریت می تواند ما را آسوده خاطر سازد؟ بازی با اتم در ایران بازی قدرت است. اصولاً آیا می توان از عاقبت چنین بازی ای آسوده خاطر بود؟

نمونه ی ژاپن پیش روی ماست، کشوری با تجربه ای بی نظیر در مهار پیامدهای زلزله، کشوری با توانایی تکنولوژیک، مدیریت و انضباط مثال زدنی. زلزله ای رخ داد که انفجاری در یک نیروگاه اتمی از پی

آورد. مخالفان نیروگاه‌های اتمی در ژاپن نیروی قابل توجهی هستند. آنان بارها و بارها درباره‌ی خطر این نیروگاه‌ها، بویژه از نظر زلزله‌خیز بودن کشور، هشدار داده‌اند. و اکنون ثابت شد که هشدار آنها درست بوده است.

این بار نخست نیست که بر اثر زلزله سانحه‌ای در یکی از نیروگاه‌های اتمی ژاپن رخ می‌دهد. شرکت‌های مدیریت‌کننده‌ی این نیروگاه‌ها هر بار کوشیده‌اند سانحه را بی‌اهمیت جلوه دهند. آنها به مردم دروغ گفته‌اند. دروغ‌گویی و فساد در ژاپن بسیار ناپسند است، چنانکه بارها شنیده‌ایم وقتی در این کشور فسادکاری مقام مسئولی رو می‌شود، او دست به خودکشی می‌زند. در ژاپن رسانه‌ها آزادند و می‌توانند درباره‌ی خطرهایی که امنیت شهروندان را تهدید می‌کنند، گزارش دهند. مردم شیفته‌ی تکنولوژی هستند، اما آگاهی علمی بالایی دارند و با توجه به تجربه‌ی فراموش‌نشده‌ی بمب‌های اتمی هیروشیما و ناکازاکی نسبت به خطر سانحه‌ی اتمی بسیار حساس هستند. با وجود همه‌ی اینها باز در همین مورد مشخص پیش رو، یعنی سانحه در نیروگاه فوکوشیما، کل حقیقت به مردم گفته نمی‌شود. اطلاعات ناروشن و گاه متناقض‌اند.

ژاپن یک قطب تکنولوژیک دنیاست، یک کانون دیگر تکنولوژی آلمان است. سانحه‌ی فوکوشیما مردم آلمان را هم به شدت نگران کرده است. نگرانی در رأس دولت هم دیده می‌شود. آنگلا مرکل، صدر اعظم آلمان در واکنش به خبرهایی که از ژاپن می‌رسد، گفته است: «رخدادهای ژاپن نقطه‌ی عطفی برای جهان هستند.» به نظر او وقتی در کشور بسیار پیشرفته‌ای مثل ژاپن با بالاترین استانداردهای امنیتی چنین سانحه‌ای پیش آید، دیگر «در آلمان نیز نمی‌توان موضوع را عادی قلمداد کرد». و موضوع در آلمان عادی قلمداد نشده است.

در آلمان سیاستمدارانِ محافظه‌کارِ طرفدارِ تداوم کار نیروگاه‌های اتمی هم تشخیص داده‌اند که لازم است تجربه‌ی ژاپن را جدی بگیرند. موضوع در سطح اتحادیه‌ی اروپا مطرح شده و قرار گذاشته‌اند که وضعیت امنیتی نیروگاه‌های اتمی اروپا را با توجه به آنچه در ژاپن می‌گذرد، بازبینی کنند.

خبر سانحه‌ی فوکوشیما بحث همیشه جاری در آلمان درباره‌ی خطرهای فناوری اتمی را به فراز تازه‌ای کشانده است. در این کشور قرار بود نیروگاه‌های اتمی برجیده شوند. دولت محافظه‌کار توانست به طور میانگین دوازده سال بر مدتی که برای متوقف کردن کار هر نیروگاهی تعیین شده بود، بیفزاید و با این کار وداع با اتم را در آلمان به تعویق اندازد. اپوزیسیون اینک نیروی تازه‌ای برای مقاومت یافته است. شهروندان دوباره حساس شده‌اند. در روز ۱۲ مارس، یعنی در روزی که پیاپی خبرهای نگران‌کننده‌ای از فوکوشیما می‌رسید، ۶۰ هزار نفر از مخالفان نیروگاه‌های اتمی در آلمان دست به تظاهرات زدند. آنان زنجیره‌ی انسانی‌ای به طول ۴۵ کیلومتر تشکیل دادند. یک سر آن مقر حکومت ایالتی در اشتوتگارت بود، سر دیگر یک نیروگاه اتمی که تظاهرکنندگان خواهان تعطیل کردن آن هستند.

رشد خطر متناسب با غلظت اختناق و استبداد

در ایران حساسیتی به خبرهای ژاپن دیده نمی‌شود، نه در رسانه‌های حکومتی، نه در رسانه‌های منتقد. [۱] انگار که موضوع به ما مربوط نیست و در ایران از نظر خطرخیزی مراکز اتمی نگرانی وجود ندارد. همه‌ی عامل‌ها را که خنثا تصور کنیم و کنار بگذاریم، خطر زلزله را که نمی‌توانیم دست کم بگیریم. [۲] هیچ گوشه‌ی ایران از خطر زلزله در امان نیست و یک زلزله‌ی ۵ ریشتری هم می‌تواند مکانیسم امنیتی یک مرکز اتمی را مختل کند. تنها کافی است در نظر بگیریم که مکانیسم‌های امنیتی به برق نیاز دارند که در نیروگاه اتمی مولد برق هم باید مستقل از نیروگاه تأمین شود. چنانکه در نمونه‌ی فوکوشیما دیده شد، ممکن است این برق تأمین نشود؛ در این صورت دیگر نمی‌توان قلب اتمی نیروگاه را خنک کرد. پوسته‌ی فلزی محافظ سوخت اتمی ذوب می‌شود، آنگاه مواد رادیواکتیو به بیرون راه پیدا کرده و محیط وسیعی را آلوده می‌کنند. با این آلودگی کاری نمی‌توان کرد. هزاران سال مداومت نشان می‌دهد.

در آلمان گفته‌اند که استان‌دارد ایمنی نیروگاه فوکوشیما را تحلیل می‌کنند، تمهیدات چیده شده را با آنچه رخ داده است می‌سنجند، حاصل بررسی را مینا می‌گذارند و درمی‌نگرند که اکنون باید چه استان‌دارد تازه‌ای برای تأمین امنیت نیروگاه‌های اتمی در نظر گیرند. آیا در ایران هم چنین کاری می‌کنند؟ آیا این شعور و حس مسئولیت را دارند؟ آیا در هیئت حاکمه‌ای که رئیس‌جمهور دکتر-مهندس‌اش فکر می‌کند می‌توان با وسایل آشپزخانه انرژی اتمی تولید کرد، انفجار فوکوشیما باعث می‌شود در مغزی جرقه زده شود که باید از تجربه‌ی ژاپن درس گرفت؟

در ایران با کدام تکنولوژی و با کدام توان مدیریتی می‌توان مانع بروز خطر شد؟ آیا چرنوبیل، فوکوشیما، هشدارهای مخالفان نیروگاه‌های اتمی در دو کشور نمونه از نظر فناوری و مدیریت، یعنی ژاپن و آلمان، نباید ما را به فکر بیندازد؟ کشوری که از ساختن اتوموبیلی همخوان با کمینه‌ای از استان‌داردهای ایمنی ناتوان است و آشفتگی مدیریتی‌اش مثال‌زدنی است، با چه تضمینی زیر مهمیز شعار "حق مسلم" به سمت تبدیل به یک قدرت اتمی کشانده می‌شود؟ همدریف شدن با پاکستان اتمی، واجد افتخار نیست، اما خطرهای عظیمی در بر دارد.

خطرها متناسب با شدت استبداد و اختناق رشد لگاریتمی می‌کنند. اگر در کشور آزادی برقرار بود و رسانه‌ها می‌توانستند در مورد سازوکار ایمنی مراکز اتمی گزارش بنویسند و بر روی کمبودها دست بگذارند، اگر اپوزیسیون بر سیاست اتمی حکومت نظارت انتقادی می‌کرد، آنگاه خطرها برطرف نمی‌شدند، اما این اطمینان برقرار می‌شد که در صورت بروز غفلت و ندانم‌کاری، ملت از تهدید جدی‌ای که وجود دارد، آگاه می‌شود.

اما اکنون وضع از چه قرار است؟ به آخرین خبر توجه کنید: میله‌های سوخت را از درون رآکتور اتمی بوشهر خارج کرده‌اند، بدون هیچ

توضیحی. خبر را از رسانه‌های خارجی شنیدیم و چون موضوع دیگر انکارشده‌ی نبود، اطلاعات جزئی گنگی در این باره به مردم دادند. مردم به طور کامل نامحرم تلقی می‌شوند. در بوشهر چه می‌گذرد، و نیز در قم و اراک و اصفهان و نطنز و جاهای دیگر؟ فقدان شفافیت یعنی سپردن سرنوشت کشور و منطقه به دست خطری کور با قدرتی هیولایی که از نسل‌های آینده هم قربانی خواهد گرفت.

در آلمان مردم نگران‌اند، اما این که باز می‌توانند آسوده بخسینند، نه به خاطر اطمینان‌شان به تکنولوژی بالایشان، بلکه به خاطر وجود رسانه‌های آزاد و نیروهای سیاسی هوشیار و مسئول و منتقدی است که هر غفلتی را گوشزد می‌کنند و اگر خبر شوند که در جایی حساس سانس فاجعه‌ی مضاعف رخ داده است، از آن کارزار فراگیر سیاسی می‌سازند.

در ایران، رسانه‌ها آزاد نیستند و هیچ امکانی برای نظارت بر تشکیلات و برنامه‌های اتمی رژیم توسط منتقدان وجود ندارد. این به تنهایی خود یک فاجعه است. فاجعه‌ی دیگر آن است که نیروی اپوزیسیون از سیاست اتمی رژیم غافل است و به خطر عظیمی که کشور و منطقه را تهدید می‌کند، بی‌توجه. در رسانه‌های منتقد حساسیتی نسبت به موضوع اتمی دیده نمی‌شود.

نمونه‌ای از غفلت: در سندی که به تازگی به عنوان "ویراست دوم جنبش سبز" منتشر شده، هیچ اشاره‌ای به سیاست اتمی رژیم نشده و هیچ خواستی در این رابطه مطرح نگردیده است. در انتقادهایی هم که به این سند شد، موضوعی که مطرح نبود، سیاست اتمی بود. این به چه معناست؟ آیا رژیم توانسته است که شعار عوام‌فریبانه‌ی "انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست" را با تکرار مداوم در مغز اپوزیسیون هم فرو کند؟ آیا اپوزیسیون هم با عظمت‌طلبی اتمی رژیم موافقت دارد؟ آیا نیروهای منتقد به آن سطح از آگاهی نرسیده‌اند که خطر تکنولوژی اتمی را، دست کم تا حد تأکید بر لزوم شفافیت بیشتر برای مراقبت بیشتر، جدی بگیرند؟

ولایت فقیه و اورانیوم

حکومت اسلامی در دور اول حیات خود سرنوشت خود را به جنگ گره زد. جام زهر صلح را که نوشید، جانشینی برای تداوم سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" پیدا کرد: حق مسلم هسته‌ای. این سیاست، کشور را منزوی کرده، باعث خسارت‌های اقتصادی و سیاسی فراوانی شده، جو منطقه را مسموم کرده و در آن به مسابقه‌ی تسلیحاتی و گرایش به اتمی شدن دامن زده و محملی شده است تا رژیم بر طول و عرض دستگاه امنیتی خود بیفزاید و امکان تازه‌ای برای تحمیق توده‌ها و استفاده از احساسات ناسیونالیستی برای پیشبرد برنامه‌های خود بیابد. اورانیوم اکنون جایگاهی قدسی یافته است. ولایت فقیه در اندیشه‌ی اتمی شدن است با این امید که ولایت فقیه هسته‌ای بقای تضمین‌شده‌ای یابد.

انتقاد از ولایت فقیه بدون انتقاد از وجه اتمی آن، انتقادی ناقص است. ولایت فقیه از ابتدا بر تکنیک استوار بود، نخست تکنولوژی

سرکوب را سازمان داد، در جریان جنگ لشکر خود را ساخت و تقویت کرد، آن را ستون اقتصاد قرار داد و در ادامه بر آن شد آن را اتمی کند. اتم هم کارکردی سرکوبگرانه دارد، چون تقویت کننده دستگاه سرکوب و نظامی‌گری است، هم کارکردی اقتصادی، چون بودجهی کلانی را وارد صندوق دستگاه سرکوب می‌کند و بوروکراسی عظیمی را تغذیه می‌کند، و همچنین دارای کارکرد ایدئولوژیک است؛ رکنی اساسی از تبلیغات حکومتی است، تبلیغاتی که چنان ماهرانه پیش برده شده که مرز پوزیسیون و اپوزیسیون را درنوردیده است.

حق مسلم ما آزادی است، نه اتم. آزادی اگر باشد، حتّاً در صورت تصمیم نابخردانه‌ی اکثریت به استفاده از انرژی اتمی، این امکان وجود دارد که بر ایمنی آن نظارت انتقادی شود. تجربه‌ی جهانی ثابت می‌کند که بدون شفافیت سیاسی، هیچ شانس‌ی برای شفاف کردن پروژه‌ای همچون پروژه‌ی اتمی وجود ندارد و این پروژه تا زمانی که شفاف نباشد، به صورتی مضاعف خطرناک است؛ بمبی است که بالقوه خطر انفجار دارد، اما اینک بازیچه‌ی دست موجودی نادان هم شده است، موجودی نه فقط نادان، بلکه دیوانه.

دیوانگی از درون و بیرون امنیت کشور و منطقه را در خطر انداخته است. کرم اینترنتی استاکسنت ممکن است باعث شود که یک دستگاه اتمی درست کار نکند، منفجر شود و محیط را برای همیشه آلوده کند. کسانی که این بدافزار را ساخته‌اند دیوانگانی بوده‌اند که به هر چیزی فکر کرده‌اند جز امنیت و محیط زیست شهروندان ایران و منطقه.

در این باره نیز اپوزیسیون ایرانی حساسیتی نشان نداد. این بی‌توجهی‌ها نشان می‌دهد که در مورد خطر اتمی، ناآگاهی ژرفی در جامعه وجود دارد. ناآگاهی‌ای در حد بیسوادی، مصلحت‌گرایی‌ای که توجیه آن این است که حمله به سیاست اتمی رژیم گشودن جبهه‌ی تازه‌ای است که به نفع مخالفان نیست، و همچنین آلوده بودن به سموم ایدئولوژی عظمت‌طلب سه عامل اصلی این فقدان حساسیت هستند. مبارزه برای دموکراسی اگر بر این ضعف غلبه نکند، از انجام یک مسئولیت مهم و محتملاً سرنوشت‌ساز سر باز زده است. اگر فاجعه‌ای رخ دهد، می‌توان گفت ما گفتیم، و اگر نگفته باشیم، باید بگوییم ما هم در قبال رخ دادن آن مسئولیت داریم. اما آیا به این حد از مسئولیت‌پذیری مدنی رسیده‌ایم؟

زیرنویسها:

[۱] در رسانه‌های اصلی اپوزیسیون پس از خبر انتشار خبر انفجار در فوکوشیما تنها یک مقاله‌ی هشداردهنده به چشم می‌خورد: سهراب مبشری: "ورشکستگی یک تکنولوژی خطرناک - خطر فاجعه اتمی در ژاپن و ما ایرانیان"، در سایت "اخبار روز".

www.akhbar-rooz.com

[۲] در این باره به گفته‌های یک کارشناس توجه کنید، در مصاحبه با خبرگزاری مهر.

www.mehrnews.com

برگرفته از سایت رادیو زمانه
radiozamaneh.com